

## زرتشت اهل ری بود

فریدون جنیدی<sup>۱</sup>

### سخن آغاز

جهانیان «زرتشت» را پیامبری ایرانی می‌دانند و گات‌ها - که در کنار دیگر کتابها، از آتش سوزان اسکندر، سالم به دست ما رسیده است - سروده زرتشت است.

اینها (میراث برجای مانده به نام زرتشت و دین زرتشتی) همه برآمده از فرهنگ ایران است، چرا که همه ادیان دیگری که پدید آمده‌اند فرهنگ‌ساز هستند، مگر دین ایران؛ به این معنا که دیگر ادیان، همگی بر فرهنگ‌های کشورهای و ملت‌هایی تأثیر گذاشته‌اند که آن ادیان را پذیرفته‌اند، اما تنها دین ایرانی است که خود، از فرهنگ این مرز و بوم برآمده و با فرهنگ آن همخوان و همراه است.

### زرتشت رازی است و از آن همه ایرانیان

«ایرانیان» در هر جای جهان که باشند حق دارند «زرتشت» را از خودشان بدانند. البته در بعضی نقاط تعصب‌هایی در این زمینه هست؛ مثلاً مردم «آذربایجان»، زرتشت را از خودشان می‌دانند و با تکیه بر برخی روایات و با توجه به مرکزیت موبدان ساسانی در آتشکده «آذرگشسپ» در «آذربایجان»، زرتشت را از آن دیار می‌دانند؛ در میان «کردان» تعصب ویژه‌ای هست که زرتشت «کرد» بوده است؛ در «افغانستان» مردم، زرتشت را اهل «بلخ» می‌دانند. زیرا «لهراسب» پدر «گشتاسب شاه» در «آتشکده بلخ» نیایش می‌کرده است؛ دیگر اینکه بر اساس اخباری که امروزه به دست ما رسیده است، زرتشت هنگام نیایش و ستایش خداوند یکتا در آتشکده «نوبهار بلخ» و به دست یک مرد تورانی به نام «توربراتور» کشته می‌شود، بنابراین «افغان»‌ها هم زرتشت را از

<sup>۱</sup> - این گفتار، سالها زین پیشتر، نخست به شکل یک مصاحبه و سپس مقاله‌ای کوتاه، در فضای مجازی منتشر شده بود، و اکنون با اندکی کاست و فزود، در نوروز ۱۴۰۰، دوباره به ایرانیان پیشکش می‌شود.

خودشان می‌دانند؛ در تاجیکستان هم وضع چنین است، زیرا بسیاری از رودهایی که در *اوستا* از آنها یاد شده است، چون «ونگوهی دایتی/دایتیا» (vañuhī- dāityā) و «آرننگ» که همان «آمودریا» و «سیردریا» باشند، در تاجیکستان روان است و دیگر اینکه بر پایه پژوهش‌هایی که انجام داده‌ام، تاجیکستان خاستگاه نژاد آریا بوده، که در *اوستا* و متون پهلوی از آن با نام «آئیرینه وئیجنگه» (airyana-vaējanh) یا «ایران‌ویج» (ērān-vēj) یاد شده است. «ایران‌ویج» یاد شده در *اوستا*، همین «تاجیکستان» امروزی است. زیرا ما در *اوستا* در آغاز *وندیداد*، بخشی تاریخی-جغرافیایی داریم که در آنجا آمده است:

«نخستین سرزمینی که من -اهورا مزدا- من بیافریدم «ایران ویج» بود، دومین سرزمین «خوارزم»، سومین آن «سغد» (همان سمرقند و بخارا) و چهارمین سرزمین که همان «مرو» باشد.<sup>۲</sup> از سوی دیگر، بنا بر بندی از مهریشت، ایران‌ویج جایی است که در آن رودهای «ناوتاک» یعنی قابل کشتیرانی، سر به صخره‌ها می‌کوبند و به طرف دریا می‌روند. اندکی اندیشه در مورد همین فراز نشان می‌دهد که چگونه می‌شود اگر رودی سر به صخره‌ها بکوبد، قابل کشتیرانی هم باشد؟ پاسخ اینکه دو رود «آمودریا» و «سیر دریا» که در «تاجیکستان» جریان دارند، از کوه‌های «پامیر» سرچشمه می‌گیرند و هنگامی که به دشت رسیدند قابل کشتیرانی خواهند بود و به سمت دریا روان می‌شوند. منظور همان دریای «خوارزم» است که امروز با نام روسی «آرال» خوانده می‌شود و از زمان باستان نام آن «خوارزم» بوده است. پس چنین جایی دیگر از تاجیکستان نمی‌تواند باشد و از آن همه ایرانیان است. ما افتخار می‌کنیم که تاجیکان گرامی بیدار و زنده باشند و نسبت به ارزش‌های فرهنگی و تاریخ کهن ایران، حساس.

هر چقدر آنها بیدارتر و زنده تر باشند، امید است که به خواب‌رفتگان این سوی مرز نیز، اندک اندک بیدار شوند. به هر روی، چون «ایران‌ویج»، مرکز نژاد و تخمه آریاییان در تاجیکستان بوده است، تاجیک‌ها «زرتشت» را از خودشان می‌دانند، در حالی که زرتشت در هیچ کجا نگفته است که من، خود از ایران ویج بوده‌ام. این گرایش که همه ایرانیان برای نمونه زرتشت یا رستم را از قوم و قبیله خودشان بدانند، نشانه یک اندیشه آگاه ملی است و بر آمده از بالیدن ملی، ولی خویشکاری پژوهشگر این است که «راستی» را بیان کند.

در اندیشه و باور من، زرتشت اهل «ری» بوده است. در بندهای ۱۶ تا ۱۹ از *ها ۱۹ یسنا* آشکارا این موضوع بیان شده است که زرتشت اهل «ری» بوده است. ولی امروز هیچ کسی در ری نیست که سخت‌گیری داشته باشد تا بگوید زرتشت اهل «ری» بوده است. برآستی زرتشت «رازی» نبوده است، بلکه ایرانی بوده و وابسته به همه ایرانیان و هر ایرانی حق دارد این بازمانده فرهنگی را چون دیگر بازمانده‌های فرهنگی‌مان، از خود بداند.

---

<sup>۲</sup> - ترکمنستان نام «مرو» را به «ماری» دگرگون کرده است تا نشانه‌های فرهنگی ایران را از میان ببرد یا نام شهر باستانی «چهار جو» را به «ترکمن‌آباد» دگرگون کرده است. «چهار جو» به معنی چهار جوی آب، چهار رشته از رودهای پرآب، از سرچشمه‌های «آمو دریا» است.

## نوروز مانند زرتشت از آن همه ایرانیان است

در پایان هنگام (دوره) «جمشیدی» که چند هزار سال به طول انجامیده<sup>۳</sup> چشمان نیاکان ما به آسمان بوده، زیرا همه خوبی‌ها و بدی‌ها را از آسمان می‌دیدند. چون: برف، باران، تگرگ، تندر و روشنایی خورشید جان‌بخش و ماه شب‌پیما، ستارگان، سیل، یخبندان و..

مردم در آن زمان، آسمان را ستایش می‌کردند و در طول چند هزار سالی که به آسمان نگاه می‌کردند، سرانجام توانستند «برج‌هایی را از آسمان پیدا کنند و به آنها نامهایی بدهند و کم‌کم از روی حرکت ماه، شیوه‌ای «زمان سنجی» درست کردند که ما امروزه تنها از روی یک واژه می‌توانیم آنرا بشناسیم.

در زبانهای ایرانی، از «انگ» (ang-) اسم آلت (نام ابزار) می‌سازند. برای نمونه از مصدر «کلیدن» (kolidan) که در زبان خراسانی به معنای کندن و کاویدن است با «انگ»؛ «کلنگ» را می‌سازند، به معنی آلت کاویدن و کندن خاک، یا از مصدر «آویختن»، آونگ را می‌سازند. نمونه دیگر آنکه از ریشه «ما» (mā) در زبان اوستایی که به معنی سنجش و اندازه‌گیری است و امروزه در واژه‌هایی چون: آمار، شماردن، پیمان، پیمودن، پیمایش، مادر و ... باقی مانده است، با «انگ»؛ تبدیل به «ماونگ» یا «مانگ» می‌شود که امروزه هم در زبان‌های کردی و تالشی و تاتی به «ماه»؛ «مانگ» گفته می‌شود و در برخی بخشهای گیلان و طبرستان (تبرستان)، به تابش ماه «مانگ/مَنگ تَو» (māng/mang- taw) گفته می‌شود.

پس «مانگ» (ماه) یعنی «آلت اندازه‌گیری». البته «انگ» از سوی دیگر اوستاشناسان تنها نتیجه تحولات آوایی واژه «ماه» یا «ماس» یا دیگر واژه‌های اوستایی، در محیطی خاص از بافت متنی یا آوایی است. اما از دیدگاه من «نَگ» در بسیاری از واژه‌ها، «پسوند» است.

از روی این واژه (ماه) در می‌یابیم که نیاکان ما، اول با ماه زمان را اندازه‌گیری می‌کرده‌اند و سال خورشیدی هم نداشته‌اند و تنها همین ماه‌ها بوده است؛ اندازه‌اش هم احتمالاً ۹ ماه ۴۰ روزه یا ۱۸ بخش ۲۰ روزه بوده است. به مرور، مردم در طول زمان که به برجهای آسمانی نگاه می‌کردند، سرانجام آگاه شدند که هم‌زمان با برآمدن خورشید در یکی از این برج‌ها، که همان برج «بره» باشد، طول شب و روز با هم برابر می‌شود و می‌تواند آغاز درستی برای زمان‌سنجی ژرف‌نگر باشد. این زمان‌سنجی، خوشبختانه نخستین زمان‌سنجی خورشیدی در جهان بوده که هنوز هم، همه جهانیان از همین کار و اندیشه نیاکان ما بهره می‌گیرند.

البته خیام و گروهش در آغاز سده پنجم خورشید (سال ۴۵۸) محاسبه‌های دیگری انجام دادند و گاهنامه یا تقویم جلالی یا خیامی را ساختند. تقویم «گرگوار» مسیحی هم از روی گاهنامه خیام، ساخته شد که در هر

<sup>۳</sup>- بنگرید به دفتر نخست کتاب *داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی*، فریدون جنیدی، ۱۳۹۲، نشر بلخ وابسته به بنیاد نیشابور. این کتاب در سال ۱۳۹۹ به چاپ سوم رسید. در این کتاب، رویدادهای درخشان هنگام جمشیدی گزارش شده است و زمان آن با توجه به یافته‌های باستان‌شناسان و زمین‌شناسان و زبان‌شناسان و به یاری متون ایرانی (شاهنامه و اوستا و دیگر متون) روشن شده است.

۳۳۳۳ سال، یک روز اختلاف دارد، در حالی که گاهنامه خیامی، بر اساس محاسبات شادروان احمد بیرشک، هر یک میلیون و دویست و اندی هزار سال، یک روز نادرستی دارد! و باید این را در اندیشه داشته باشیم که این همه ژرف‌نگری نیازمند چه مقدار دانش و هوش است.

سال شماری خورشیدی و نوروز، نزدیک به پایان هنگام جمشیدی پیدا شد. ما این گاهشماری را برای جهانیان آشکار کردیم و برگزاری «جشن نوروز»، به‌راستی «جشن دانش» است، اما وقتی چند هزار سال می‌گذرد و تنها مردم (مادربزرگان و پدربزرگان و فرزندان و نوه‌هایشان)، این جشن را برگزار می‌کنند، اندیشه و فرهنگ توده مردم هم وارد آن می‌شود. امروز کسی نمی‌اندیشد، که باید این جشن را جهش بزرگ دانش بشری دانست. کاری که از آغاز آن، هزاران سال می‌گذرد و هنوز روان است و تا جهان برجاست، روان خواهد بود. به هر روی، این جشن، امروزه به شکل مردمی برگزار می‌شود که بسیار بسیار نیکو است.

پس از همراهی مردم با هر پدیده فرهنگی، فرهنگ توده مردم هم به آن وارد می‌شود که نمونه‌ای از آن، «هفت‌سین» است.

## هفت‌سین

بر بنیاد نوشته‌های برجای مانده، آیین نوروز در زمان ساسانی چنین آغاز می‌شد:

هنگام آغاز سال نو در نوروز، در دربار شاهان ساسانی، بار دادن نوروزی بر این سان بوده است که شاه در تالاری می‌نشسته و موبد موبدان نزد شاه آمده و در می‌زده است. شاه در پاسخ در زدن موبد می‌پرسید: کیست؟ موبد در پاسخ می‌گفت: سرسبزی و خرمی و نوروز و ... هستم. سپس در را باز می‌کرده‌اند و به همراه موبد هفت نفر با هفت ظرف<sup>۴</sup> در دست که در هر کدام یک نوع دانه، سبز کرده بودند، وارد می‌شدند. احتمالاً این هفت سبزه دربردارنده گندم، نخود، جو، عدس، ماش، لوبیا و ارزن بوده؛ به نشانه این که سال پیش رو، خرمی و سرسبزی با خود به همراه بیاورد و «آبسالی» یا «ترسالی» (سالی که آب در آن زیاد است) باشد.

این سبزه‌ها را نگهداری می‌کردند تا روز سیزدهم (یعنی تیشتر). البته ما امروزه آنها را می‌شماریم اما در ایران باستان روزها شمارش نمی‌شدند (یعنی هفته وجود نداشت)، بلکه هر روز را با نام ویژه خودش می‌شناختند. نام روز سیزدهم «تیشتر» (tištar) بوده است. تیشتر نام ایزد «باران» است. در روز سیزدهم، این سبزه‌ها را می‌بردند و با آیین ویژه و باشکوهی نثار آب روان می‌کردند و «تیشتر» را ستایش می‌کردند که تو به ما باران دادی و سبزه‌های ما بلند شده و جهان سبز شده، پس ما هم این سبزه‌ها را به تو نثار می‌کنیم. امروزه هیچکس توجه نمی‌کند که چرا ما سبزه‌ها را به آب می‌دهیم؟ نخست می‌گویند که سیزدهم گجسته (نحس) است که

<sup>۴</sup> - یا شش موبد که با موبدان موبد هفت تن بودند. این هفت تن با هفت سبزه نماد اوهرمز (خداوند جان و خرد)، و شش امشاسپند (بی‌مرگ مقدس) یا شش صفت خداوند جان و خرد هستند: بهمن (اندیشه نیک)، اردیبهشت (برترین راستی و پاکی)، سپندارمذ (فروتنی و افزایش‌دهنده مقدس)، شهریور (شاهی آرمانی)، خرداد (کمال و پُری)، امرداد (بی‌مرگی).

هیچ معنایی ندارد، سپس سبزه‌ها را پرت می‌کنند در جوی‌های آب! در حالی که در ایران باستان با نیاز و احترام این کار را می‌کردند.

این هفت سبزه به هفت‌سین دگرگون شد که البته از ریشه خود چندان دور هم نیست. یکی از آن هفت سبزه انتخاب می‌شد و «سبزه» نام گرفت. «سماق» و «سیاه‌دانه» که گیاه هستند و «سرکه» و «سمنو» هم که از گیاه به دست آمده‌اند و تنها، پسان (بعدا) «سرکه» به آن افزوده شد.<sup>۵</sup> پنجاه سال پیش کسانی با خودشان می‌اندیشیدند که چون سرکه از انگور به دست می‌آید و در ایران باستان «شراب» بوده، پس این هفت‌سین است نه هفت‌سین که سد در سد نادرست و ساختگی است که گروهی لوکس و تازه‌پرست و بی‌خبر از آیین‌های کهن ایرانی، یا در اندیشه نبردهای دینی، اکنون آن هفت‌سین را در سفره می‌گذارند. این آیین کهن، نه هفت‌سین است، نه هفت‌سین؛ در اصل هفت سبزه بوده است که گزارشش در بالا گفته شد.

### سخن پایان

نوروز، آیینی ایرانی است و وابسته به همه ایرانیان؛ به هیچ روی نمی‌توان خاستگاه روشن و ویژه‌ای برای آن در نظر گرفت و وابسته به فلان کشور در تقسیمات سیاسی امروز باشد. این آیین از آن همه ایرانیان در پهنه ایران فرهنگی است و باید به آن پرداخت.

چندین سال پیش، به پیشنهاد رییس جمهور تاجیکستان «سال جهانی زرتشت» شناخته شد. از سویی، ازبکستان سال‌ها در تلاش بود تا به جهانیان بگوید زرتشت، ازبک بوده است. البته یونسکو و سازمان ملل این ادعا را نپذیرفتند. ازبک‌ها سال بود که می‌خواستند که جشنی بگیرند، ولی با نبود همکاری یونسکو و جامعه فرهنگی جهانی روبرو می‌شدند.

درست، هنگامی که تاجیک‌ها چنین طرحی را پیشنهاد کردند و گفتند که می‌خواهیم سه هزارمین سال زادروز زرتشت را جشن بگیریم، یونسکو از ایشان پشتیبانی کرد. به پیشنهاد رییس جمهور تاجیکستان و با هزینه دولت و شرکت خود رییس‌جمهورشان، این جشن‌ها در تاجیکستان برگزار شد، اما شوربختانه رییس‌جمهور وقت ما، حتی در جشنی شرکت نکرد که زرتشتیان در دانشگاه تهران گرفتند.

پس اگر کسانی بیدار شده‌اند و می‌خواهند بازمانده فرهنگی‌شان را به چنگ گیرند، و دیگری نمی‌خواهد ... خوب نخواستند!!! بگذارید کسانی که آگاهی دارند، نگذارند این کشتزار یا خانه، ویران شود! این گله‌ای است که باید از خودمان در کشورمان بکنیم. فرهنگ ایران، مانند درخت تنومندی است که هم ریشه دارد هم ساقه و تنه و هم شاخه و میوه.

<sup>۵</sup> در بیشتر منابع هفت‌سین چنین است: سبزه و سیر و سیب و سمنو و سنجد و سرکه و سماق. برخی دیگر از محتویات خوان نوروزی کنونی: سکه و تخم مرغ و آیین و آب و شمعدان و شیرینی و آجیل و ...

اگر ریشه را ایران پیش از اسلام بگیریم، تنه آن ایران پس از اسلام خواهد بود و هیچکس نمی‌تواند منکر درخشش عظیم و بالندگی فرهنگی پس از اسلام بشود. بزرگترین دانشمندان جهان در این دوران بوده‌اند و کارهای بزرگی کرده‌اند که باید مایه افتخار ما باشد. هر کدام از هواداران این دو بخش که بکوشند خودشان را از دیگری جدا کنند به زودی خواهند خشکید. بنابراین، کسانی که گمان می‌کنند که تنها باید ایران باستان و پیش از اسلام را ستایش کنند، آنها هم شکست خواهند خورد، زیرا نمی‌توانند این تنه شاداب، تناور، کهنسال و پر بار را نادیده بگیرند و ریشه بدون پروردن از پوست و بدنه ساقه و شاخه‌ها خواهد خشکید. پس از نظر کسی که ایران را دوست دارد باید به همه بخشهای این گیاه شاداب و زنده توجه کند.

**ماه فروردین روز خرداد بر ایرانیان خجسته باد!**

